

Analysis and Critique of Unifying Decision No. 854 by the Supreme Court Grand General Assembly (Inadmissibility of Retrial under Article 474 Following a Retrial under Article 477 of the Iranian Criminal Procedure Code)

 **Reza Khoshnoudi**

Former Judge of the Supreme Court and Postdoctoral Researcher in Private Law, Paris, France. rkhishbodi@yahoo.com

 **Seyed Fazel Nouri**

Ph.D. Graduate in Criminal Law and Criminology, Qom, Iran. (Corresponding author) 210noori@gmail.com



Abstract

This article critically analyzes Unifying Decision No. 854, issued by the Supreme Court Grand General Assembly of Iran on October 30, 2024, concerning the retrial of criminal judgments and the relationship between Articles 474 and 477 of the Iranian Criminal Procedure Code. According to this decision, a request for retrial under Article 474 is deemed inadmissible for judgments rendered based on Article 477. Employing a descriptive-analytical research method and utilizing library sources and relevant judicial rulings, this study examines the decision from multiple perspectives. The article first explicates the content of the ruling and provides a procedural and substantive assessment.

Journal of Research and
Development in Criminal Law and
Criminology

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 1 | No. 2 | Fall 2024 and
Winter 2025
(Original Article)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:
[10.22034/jclc.2025.2048774.1134](https://doi.org/10.22034/jclc.2025.2048774.1134)

It then critiques the ruling from various angles, including the violation of the principle of interpretation in favor of the accused, the lack of logical correlation between reasoning and conclusion, the infringement of fundamental judicial fairness, and its inconsistency with the legislative philosophy behind Articles 474 and 477 of the Iranian Criminal Procedure Code. The analysis demonstrates that the ruling, based on weak reasoning and an illogical connection between argument and conclusion, ultimately undermines the rights of defendants and restricts their access to legal remedies. Consequently, a reconsideration of the unifying decision is necessary, along with an emphasis on fair trial principles, the protection of defendants' rights, and adherence to the principle of interpretation in favor of the accused. The article concludes with recommendations for revising the ruling to strengthen justice and safeguard the rights of the accused, ensuring that the judiciary operates fairly and equitably.

Keywords: Criminal Retrial, Unifying Decision No. 854, Supreme Court Grand General Assembly of Iran, Articles 474 and 477 of the Iranian Criminal Procedure Code, Extraordinary Remedies, Defendants' Rights, Fair Trial.



تحلیل و نقد رأی وحدت رویه ۸۵۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور (عدم قابلیت اعاده دادرسی ماده ۴۷۴ پس از اعاده دادرسی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری)

قاضی پیشین دیوان عالی کشور و پژوهشگر پسا دکتری حقوق
rkhishbodi@yahoo.com خصوصی، پاریس، فرانسه

رضا خشنودی



دانش آموخته دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، قم، ایران (نویسنده
مسئول)
noori@gmail.com

سید فاضل نوری



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و

جرم‌شناسی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۱ | شماره ۲ | پاییز و زمستان ۱۴۰۳
(مقاله پژوهشی)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2025.2048774.1134

چکیده

این مقاله به تحلیل و نقد رأی وحدت رویه شماره ۸۵۴ مورخ ۱۴۰۳/۸/۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور می‌پردازد. موضوع رأی، اعاده دادرسی در آرای کیفری و ارتباط آن با مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری است. به موجب رأی مذکور، درخواست اعاده دادرسی از طریق ماده ۴۷۴ نسبت به آرای صادره بر اساس ماده ۴۷۷ غیرقابل پذیرش اعلام گردید. در این مقاله، با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و آرای قضایی مرتبط، نقدهایی از منظرهای مختلف بر رأی یادشده، وارد شده است. مقاله ابتدا به توضیح مفاد رأی و بررسی شکلی و ماهیتی آن می‌پردازد.

سپس، از جنبه‌های مختلف از جمله نقض قاعده تفسیر به نفع متهم، بی‌ارتباطی دلیل و مدعا، نقض اصول عدالت قضایی، و عدم تطابق با فلسفه تقنینی مواد ۴۷۴ و ۴۷۷، پرداخته است.

تحلیل‌ها نشان می‌دهند که رأی مذکور بر اساس استدلال‌های ضعیف و بدون ارتباط منطقی میان دلیل و مدعا، موجب تضعیف حقوق متهمان و محدود کردن امکان استفاده از ابزارهای قانونی می‌شود. بر این اساس، بازنگری در رأی وحدت رویه و توجه به اصول دادرسی عادلانه، حمایت از حقوق متهمان و لزوم رعایت قاعده تفسیر به نفع متهم همراه با پیشنهادهایی برای اصلاح رأی و تقویت اصول عدالت و حقوق متهمان مورد تأکید است تا در نتیجه اطمینان حاصل شود که نظام قضایی به‌طور منصفانه و عادلانه عمل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اعاده دادرسی کیفری، رأی وحدت رویه ۸۵۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور. مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، راه‌ها فوق العاده اعتراض به رأی، حقوق متهم، دادرسی عادلانه

۱ - مقدمه

اعاده دادرسی به عنوان یکی از راه‌های فوق العاده اعتراض به آراء، نقش مهمی در تضمین عدالت قضایی دارد. قانون‌گذار در مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دو نوع اعاده دادرسی مستقیم و غیرمستقیم را پیش‌بینی کرده است. ماده ۴۷۴ به اعاده دادرسی مستقیم اختصاص دارد که از طریق دادگاه‌ها و بر اساس شرایطی خاص انجام می‌شود، در حالی که ماده ۴۷۷ به اعاده دادرسی غیرمستقیم و با تجویز رئیس قوه قضاییه در مواردی که رأی خلاف شرع بین تشخیص داده شود، اشاره دارد. اختلاف نظر در خصوص ارتباط میان این دو ماده و تأثیر آن‌ها بر رویه قضایی، زمینه ساز صدور رأی وحدت رویه ۸۵۴ شده است.

رأی وحدت رویه ۸۵۴ دیوان عالی کشور که در تاریخ ۸ آبان ۱۴۰۳ صادر شده است، یکی از آرای بحث برانگیز در حوزه آیین دادرسی کیفری ایران به شمار می‌آید. این رأی که در خصوص موضوع اعاده دادرسی بر اساس مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری صادر شده است، به دلیل ماهیت خاص و پیامدهای حقوقی گسترده آن، مورد توجه جامعه حقوقی قرار گرفته است. موضوع اصلی این رأی، تعیین قابلیت یا عدم قابلیت اعاده دادرسی نسبت به آرای است که مطابق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری صادر شده‌اند و پرسش‌هایی اساسی را در خصوص حدود و ثغور اختیارات قضایی و حقوق متهمان مطرح می‌کند.

این رأی با ۶۵ رأی موافق در برابر ۵۹ رأی مخالف صادر شده است. نزدیکی عدد مخالفان به عدد موافقان نشانگر قوت استدلال‌های مخالفان است. به موجب این رأی، درخواست اعاده دادرسی نسبت به آرای صادره بر اساس ماده ۴۷۷ با استناد به ماده ۴۷۴ غیرقابل پذیرش اعلام شد. این تصمیم، با تفاسیر متعدد از مفهوم اعاده دادرسی و محدوده

اختیارات دیوان عالی کشور همراه شده و پرسش‌هایی در زمینه حقوق کیفری و اصول دادرسی عادلانه ایجاد کرده است.

مقاله حاضر در تلاش است تا ضمن تحلیل رأی وحدت رویه ۸۵۴، به بررسی مبانی نظری و حقوقی این رأی و نقد آن از جنبه‌های مختلف بپردازد. در این راستا، سوالات پژوهشی زیر به عنوان محورهای اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرند:

(۱) رأی وحدت رویه ۸۵۴ چگونه با اصول دادرسی عادلانه و حقوق متهمان ناسازگاری دارد؟

(۲) تفکیک بین اعاده دادرسی مستقیم و غیرمستقیم در این رأی از نظر حقوقی و عملی چگونه توجیه می‌شود؟

(۳) چه پیامدهای حقوقی و قضایی بر اجرای این رأی مترتب خواهد بود؟
روش تحقیق این مقاله توصیفی-تحلیلی است و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، قوانین موضوعه، آرای قضایی مرتبط و نظرات دکترین حقوق، تلاش می‌شود تصویری جامع از ابعاد مختلف این رأی ارائه شود.

۲- اهمیت موضوع

اعاده دادرسی به عنوان یکی از راه‌های فوق‌العاده اعتراض به آرای قضایی، جایگاه ویژه‌ای در نظام عدالت کیفری دارد. این ابزار حقوقی، امکان بازنگری و اصلاح آرای قضایی قطعی را فراهم می‌کند؛ به ویژه در مواردی که اشتباهات جدی یا نقض اصول دادرسی عادلانه مشاهده می‌شود. اهمیت این موضوع را می‌توان از جنبه‌های مختلف حقوقی، اجتماعی، و فلسفی تحلیل کرد:

۱.۲. تضمین عدالت قضایی

عدالت قضایی یکی از اصول بنیادین هر نظام حقوقی است و اعاده دادرسی به عنوان ابزاری برای جبران اشتباهات قضایی، به تحقق این اصل کمک می‌کند. در فرایند دادرسی، حتی با وجود تلاش برای اجرای دقیق قوانین و رویه‌ها، امکان وقوع خطاهای انسانی، تفسیرهای نادرست یا فقدان اسناد و مدارک مهم وجود دارد. اعاده دادرسی این امکان را فراهم می‌آورد تا آرای ناعادلانه یا ناقض حقوق شهروندان اصلاح شود و به این ترتیب، اعتماد عمومی به نظام قضایی تقویت گردد.

۲.۲. تضمین حقوق متهمان

یکی از مهم‌ترین اهداف اعاده دادرسی، تضمین حقوق متهمان و حفاظت از آن است. در بسیاری از موارد، آرای صادره ممکن است حقوق متهم را نقض کرده یا با اصول دادرسی عادلانه مغایرت داشته باشد. امکان درخواست اعاده دادرسی بر اساس ماده ۴۷۴ یادشده، فرصتی برای متهم فراهم می‌کند تا در موارد بسیار مهمی که در ماده مذکور احصا شده است، بار دیگر پرونده خود را مورد بررسی قرار دهد.

۳.۲. کاهش پیامدهای اشتباهات قضایی

اشتباهات قضایی می‌توانند پیامدهای فاجعه باری برای افراد و جامعه به همراه داشته باشند، به ویژه در پرونده‌های کیفری که موضوعاتی همچون جان، آزادی و حیثیت افراد در میان است. اعاده دادرسی با ایجاد امکان بازنگری در آرای اشتباه، تأثیرات منفی این اشتباهات را کاهش داده و از بروز خسارات جبران ناپذیر جلوگیری می‌کند.

۴.۲. تقویت مشروعیت نظام قضایی

نظام‌های قضایی زمانی می‌توانند مشروعیت خود را حفظ کنند که در برابر انتقادات و اشتباهات، انعطاف پذیر باشند. اعاده دادرسی به عنوان یکی از جلوه‌های این انعطاف

پذیری، نشان دهنده تعهد نظام قضایی به اصلاح اشتباهات و پایبندی به عدالت است. این امر به تقویت مشروعیت نظام قضایی و افزایش اعتماد عمومی به آن کمک می‌کند.

۲.۵. تطابق با اصول حقوق بشری

اعاده دادرسی، به ویژه در پرونده‌های کیفری، ارتباط مستقیمی با اصول حقوق بشری دارد. در اسناد بین‌المللی همچون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بر حق برخورداری از دادرسی عادلانه تأکید شده است. فراهم کردن امکان اعاده دادرسی برای متهمان، نشان دهنده تطابق نظام حقوقی با استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر است.

۲.۶. نقش در توسعه نظام حقوقی و رویه قضایی

اعاده دادرسی، علاوه بر اصلاح آرای نادرست، فرصتی برای بررسی مجدد قوانین و مقررات فراهم می‌کند. این فرایند می‌تواند منجر به شناسایی نقاط ضعف در قوانین موجود، ارائه تفاسیر دقیق‌تر از مواد قانونی، و توسعه رویه‌های قضایی منطبق با اصول حقوقی و اجتماعی گردد.

۳- مفاد و مبانی رأی وحدت رویه ۸۵۴

۳.۱. موضوع رأی

موضوع رأی وحدت رویه ۸۵۴ که عیناً از متن مذاکرات رأی مذکور از قسمت نظریه نماینده دادستان کل کشور نقل می‌شود از این قرار است: «آیا نسبت به رأیی که در مقام رسیدگی مطابق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری رسیدگی شده است، امکان اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ قانون مذکور وجود دارد یا خیر؟» به عبارت دیگر آیا رأیی که متعاقب اعاده دادرسی غیرمستقیم یا به عبارتی متعاقب اعاده دادرسی خلاف بین شرع موضوع

ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری (. (خالقی، ۱۳۹۳، ۳۸۲))^۱ صادر می‌شود، قابل اعاده دادرسی از طریق اعاده دادرسی مستقیم، ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری، هست، یا خیر؟

۲.۳. متن رأی

متن رأی مطابق آنچه که در پایگاه اطلاع رسانی دیوان عالی کشور منتشر شده است، از این قرار است:

«نظر به اینکه اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، از موارد رسیدگی فوق العاده و ناظر به آرای خلاف شرع بین و جزو اختیارات رئیس قوه قضائیه است، لذا با تجویز آن و صدور حکم از شعب خاص دیوان عالی کشور، طبق ماده ۴۸۲ همین قانون، درخواست اعاده دادرسی شخص ذی نفع صرفاً در صورتی که رأی صادره به جهت دیگری غیر از جهت قبلی با مسلمات فقهی مغایرت داشته و از مصادیق ماده ۴۷۷ باشد، پذیرفته خواهد شد. بنابراین درخواست اعاده دادرسی نسبت به رأی مذکور با استناد به موارد مندرج در ماده ۴۷۴ قابل پذیرش نیست. بنا به مراتب رأی شعبه سی و سوم دیوان عالی کشور تا حدی که با این نظر انطباق دارد با اکثریت آرای اعضای هیئت عمومی صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم الاتباع است.»

۲.۳. بررسی رأی از حیث شکل و موقعیت صدور

^۱ از اعاده دادرسی موضوع این ماده تحت عنوان «اعاده دادرسی خاص» یاد شده است

بر اساس مواد ۴۷۱ و ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی اختیار و نیز وظیفه اظهار نظر در قالب صدور رأی وحدت رویه دارد که تمامی موارد زیر وجود داشته باشد:

(۱) در موضوعات مشابه از سوی مراجعی که از سوی مقامات مشخصی که دارای پایه قضایی هستند، اختلاف استنباط رخ دهد.

(۲) استنباط‌های مختلف، حداقل توسط دو شعبه دیوان عالی کشور یا دو شعبه دادگاه انجام شده باشد.

(۳) اختلاف استنباط مذکور با منشا قانون باشد.

(۴) اختلاف یاد شده در قالب صدور رأی باشد.

(۵) ورود هیئت عمومی به موضوع در پی درخواست رئیس دیوان عالی کشور یا درخواست دادستان کل کشور باشد.

(۶) حداقل سه چهارم قضات دیوان عالی کشور در جلسه اظهار نظر و اتخاذ تصمیم و نهایتاً صدور رأی حضور داشته باشند.

(۷) رئیس دیوان عالی کشور یا معاون وی ریاست جلسه را برعهده داشته باشد.

(۸) دادستان کل کشور یا نماینده او در جلسه مذکور حضور داشته باشد.

(۹) دادستان کل کشور یا نماینده وی قبل از اتخاذ تصمیم هیئت عمومی نظر خود را اظهار کرده باشد.

(۱۰) اظهار نظر مذکور، در شکل و قالب رأی تنظیم و نمایان گردد.

با توجه به مراتب مذکور، موضع صدور رأی وحدت رویه عبارت است از اختلاف استنباط از قانون. بنابراین می‌توان گفت: «رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور، در واقع صحه گذاشتن بر یکی از دو یا چند استنباطی است که از قانون شده و خطاشماری استنباط یا استنباطات دیگر است». در این ارتباط گفته شده: «رای وحدت رویه به معنای

اخص آن رأیی است که هیئت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص امری صادر نموده و در واقع استنباط خود را از قانون در خصوص این امر بیان می‌دارد» (مهرپور، ۱۳۹۱، ۴۰۹)

ممکن است دو رأی، در ظاهر تهاافت داشته باشند؛ اما در موضوع مشابه صادر نشده باشند. در این صورت نکته اول مذکور در فوق، تحقق نیافته است؛ در نتیجه موضع و جایگاه صدور رأی وحدت رویه محقق نبوده و نباید صادر شود. در این ارتباط نوشته اند: «اگر دورأی در ظاهر مغایر باشند ولی موضوعات حقوقی مشابهی نداشته باشند، نوبت به صدور آن نمی‌رسد.» (خدابخشی، ۱۳۹۰، ۵۴؛ کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۳۴۵)

رای وحدت رویه مورد بحث واجد تمام نکات دهگانه مذکور می‌باشد؛ در نتیجه از حیث شکلی و موقعیت صدور، منطبق بر قانون بوده و بلااشکال است. در نتیجه تمام نقد در این مقاله، ناظر است به جنبه و حیث ماهوی آن.

۳-۴. بررسی رأی از حیث ماهیت

بررسی ماهیتی رأی وحدت رویه موضوع این پژوهش در محورهای زیر انجام می‌شود

۳.۴.۱. اختصاص رأی به آرای کیفری

رای موضوع این مقاله، مربوط به آرای کیفری است و منصرف از آرای حقوقی می‌باشد. این امر از متن رأی وحدت رویه مذکور که در ابتدا آمده است، به وضوح قابل تشخیص بوده و مستغنی از توضیح است.

۳.۴.۲. تعدد واقعی راه‌ها اعاده دادرسی

آرای صادره از مراجع قضایی بعضاً با اشتباهات و ایراداتی مواجه است. برای امکان برطرف کردن اشتباهات یادشده، قانون‌گذار راه‌هایی را برای اعتراض به آرا پیش بینی

کرده است. بعضی از این راه‌ها به عنوان راه‌های عادی اعتراض شناخته شده‌اند و برخی به عنوان راه‌ها فوق العاده اعتراض.

راه‌ها فوق العاده اعتراض به رأی مرجع قضایی، شامل دو طریقه است:

(۱) طریقه اعاده دادرسی مستقیم از طریق درخواست از دیوان عالی کشور در این روش، درخواست اعاده دادرسی، مستقیماً به مرجع مذکور ارائه می‌شود و با تجویز مرجع یادشده، مجدداً به موضوع رسیدگی می‌شود. این طریقه در ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری، پیش بینی شده است.

(۲) طریقه اعاده دادرسی غیرمستقیم با استفاده از درخواست از رئیس قوه قضاییه در این طریقه اگر وی رأی را خلاف شرع بین بداند، اعاده دادرسی را تجویز می‌کند تا دیوان عالی کشور به آن رسیدگی کند. این طریقه در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، پیش بینی شده است.

۳.۴.۳. استدلال اصلی نظر اکثریت

اظهار نظر اکثریت قضات هیئت عمومی، در جلسه مربوطه که معتقد به عدم پذیرش اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ بودند مبتنی بر این استدلال است که: اعاده دادرسی صرفاً به «احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها» قابل اعمال می‌باشد و از آنجا که شعبه دیوان عالی کشور که رأی موضوع ماده ۴۷۷ را صادر می‌کند، دادگاه نیست و شان رسیدگی ماهیتی نداشته بلکه شأن نظارتی دارد مشمول ماده ۴۷۴ نبوده و نمی‌توان نسبت به رأیی که صادر کرده است، درخواست اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ را مطرح کرد؛ در نتیجه مقرر کرده است که رأی صادره توسط شعبه دیوان عالی کشور که بر اساس تجویز اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ صادر شده است، دیگر قابل رسیدگی از طریق اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ نمی‌باشد.

نماینده دادستان کل کشور به درستی مبنای استدلال یاد شده را در توضیحات خود در جلسه هیئت عمومی نقد کرده است.^۱ در نتیجه نظر ایشان با نظر اقلیت که فاصله عددی

۱. «اولاً، باید این مطلب را محضر اساتید محترم عرض نمایم هر چند که بعضی از اعزّه معتقدند ماهیت وجودی دیوان عالی کشور و جعل و وضع آن بالذات جنبه نظارتی و شکلی داشته و نه جنبه دادگاهی و دادگاه به معنی مصطلح خاص آن بر دیوان عالی کشور اطلاق نمی‌شود چون دادگاه‌ها به محاکمی اطلاق می‌شود که بتوانند رسیدگی ماهیتی نمایند ولیکن از آنجایی که ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان یک امر اختصاصی برای توسعه در موضوع، مصادیق و افراد مقرر در مواد ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مذکور وضع گردیده و رئیس قوه قضائیه نیز از جمله افرادی هستند که حق تجویز اعاده دادرسی در موارد خاص را دارند و به اصطلاح علم اصول این ماده حکومت بر مواد دیگری دارد البته حکومت از نوع توسعه در موضوع، لذا مطابق همین اختیار، رئیس محترم قوه قضائیه مجاز به تعیین شعبی از شعب دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به اعاده دادرسی است که این شعب از این جهت همانند محاکم نخستین هستند پس این شعب دارای دو صفت یا دو شأن هستند. شأن اولی و بالذات همان شعبه دیوان عالی کشور است و دیگری منصب عرضی و ثانوی که در راستای ماده ۴۷۷ تفویض گردیده و این یک شأن دادگاهی صرف است که از سوی رئیس محترم قوه قضائیه وفق مقررات قانونی اعطا گردیده پس از این جهت تقاضای اعمال ماده ۴۷۴ شامل احکام صادره از این گونه شعب نیز خواهد شد.

ثانیاً، با توجه به اینکه رسیدگی وفق ماده ۴۷۷ رسیدگی ماهیتی است و چون در این نوع رسیدگی رأی قطعی و غیر قابل اعتراض صادر می‌شود، لذا از تمام اصول و قواعد و لوازم مربوط به رسیدگی ماهیتی از قبیل امکان اعتراض ثالث و اعاده دادرسی اعم از حقوقی و کیفری برخوردار خواهد بود. در مانحن فیه و در مورد موضوع اختلاف چنانچه محکوم علیه مدرک جدیدی به دست آورد که از مصادیق اعاده دادرسی ماده ۴۷۴ باشد، چاره‌ای جز ارائه به شعبه هم عرض صادرکننده رأی قطعی نخواهد داشت، چون از یک طرف نمی‌تواند مجدداً اعمال ماده ۴۷۷ را بخواهد، زیرا رأی صادره حین صدور خلاف بین شرع نبوده است. مخصوصاً در پرونده حقوقی اگر ثالث باشد و از طرف دیگر، مرجع دیگری مانند دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر صلاحیت رسیدگی به رأی قطعی و ماهوی دیوان عالی کشور را ندارند و مضافاً اینکه قانوناً و شرعاً نباید هیچ حقی از کسی تضییع شود. لازم به ذکر است این استدلال که چون رسیدگی شعبه دیوان بر مبنای تجویز رئیس محترم قوه قضائیه بوده است و اعاده دادرسی و یا اعتراض ثالث فاقد این جواز است، موجه نیست، زیرا بر اساس قاعده اذن در شیء اذن در لوازم آن است لذا از لوازم رسیدگی ماهوی شعبه دیوان، آن هم صدور رأی قطعی، این است که به اعتراض ثالث و اعاده دادرسی هم باید رسیدگی نمود فلذا چون جواز رسیدگی به اصل دادرسی قبلاً صادر شده است، لوازم فرعی آن هم حاصل است.

کمی با اکثریت دارند، هماهنگ است و رأی متعاقب اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ را قابل اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ می‌داند.

۴- ایرادات وارد بر رأی وحدت رویه ۸۵۴

در این بخش، با ارائه ۹ نقد و ایراد حقوقی و علمی، تلاش می‌کنیم جوانب مختلف این رأی را مورد ارزیابی قرار دهیم. این نقدها از منظرهای گوناگونی همچون مبانی استدلالی، اصول دادرسی عادلانه، فلسفه تقنینی مواد قانونی، و پیامدهای عملی رأی مذکور تحلیل شده و نشان می‌دهند که رأی وحدت رویه ۸۵۴ در برخی موارد با اصول بنیادین نظام حقوقی ایران و اهداف قانون‌گذار همخوانی ندارد. این تحلیل، علاوه بر ارائه نواقص موجود، به شفاف‌سازی پیامدهای احتمالی این رأی و ضرورت بازنگری در آن نیز می‌پردازد.

۴.۱. تخدیش در مبنای استدلال اکثریت

مبنای استدلال اکثریت که رأی صادره متعاقب رسیدگی موضوع ماده ۴۷۷ قانون مذکور را قابل رسیدگی اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ نمی‌داند، شأن نظارتی دیوان عالی کشور می‌باشد. استدلال اکثریت با تمرکز بر جایگاه دیوان عالی کشور، فلسفه بازنگری در

همچنین مستفاد از رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، راجع به رسیدگی به اعتراض ثالث از احکام دادگاه‌های انقلاب اسلامی (منع رسیدگی دادگاه‌های حقوقی به دعاوی مالکیت راجع به آنچه دادگاه‌های مذکور رأی داده اند)، استفاده می‌شود و شعبه ای که رأی قطعی و ماهوی صادر کرده است، همان شعبه صلاحیت رسیدگی به اعاده دادرسی در امر حقوقی را دارد و شعب دیگر دیوان عالی کشور، صلاحیت اعاده دادرسی در امر کیفری را دارند.

پس این استدلال که بعد از تجویز شعبه دیوان راجع به اعاده دادرسی در امر کیفری، امکان ارجاع به شعبه هم عرض دیوان جهت رسیدگی ماهیتی نیست، صحیح به نظر نمی‌رسد چون هم شعبه هم عرض دیوان وجود دارد و هم اینکه امکان رسیدگی ماهوی در شعب ویژه ۴۷۷ مقدور است، لذا ضمن عذرخواهی از استادان محترم شعبه سی و سوم من حیث المجموع نظر قضات محترم شعبه دوم دیوان عالی کشور را مطابق با قانون و قابل تأیید می‌دانم.»

آرای معیوب را نادیده گرفته و محدودیتی غیرمنطقی بر اجرای ماده ۴۷۴ تحمیل کرده است. این در حالی است که در خصوص موضوع ماده ۴۷۷، شعبه رسیدگی کننده و صادر کننده رأی، دیگر شأن نظارتی ندارد؛ بلکه شأن رسیدگی دارد که بر اساس ماده مذکور به وی محول شده است. لذا استدلال اکثریت از حیث مبنای استدلالی مخدوش است. نادیده گرفتن نقش ماهیتی دیوان عالی کشور در موارد خاص ماده ۴۷۷ می تواند پیامدهای عملی منفی به همراه داشته باشد. از جمله این پیامدها، افزایش موانع و دشواری برای محکومان در استفاده از حقوق قانونی خود و کاهش اعتماد عمومی به نظام قضایی است. زمانی که رأیی با ماهیت قضایی صادر می شود حتی اگر مرجع صادرکننده آن دیوان عالی کشور باشد، دارای همان آثار حقوقی آرای صادر شده از دادگاه هاست. در این صورت، محروم کردن محکومان از امکان بازنگری بر اساس ماده ۴۷۴ می تواند به ایجاد تبعیض میان آنان و تضعیف اصول دادرسی عادلانه منجر شود.

۲.۴. ترتب عادی آثار

از اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی، استفاده می شود که شأن دیوان عالی کشور، شأنی نظارتی است؛ یعنی دیوان عالی کشور باید «بر اجرای صحیح قوانین در محاکم» نظارت کند. بنابر این، رسیدگی ماهوی نمی کند.^۱ در این حال چنانچه به هر علت قانونی، دیوان عالی کشور، اقدام به رسیدگی ماهیتی کرده و متعاقب آن حکم صادر کند، نمی توان آثار قانونی حکم را از آن مسلوب و منتزع دانست. یکی از آثار حکم قضایی، عبارت است

^۱ البته این دیدگاه قابل توجه است که گفته می شود دیوان عالی کشور رسیدگی حکمی می کند به این معنا که در مقام بررسی انطباق موضوعات پرونده با احکام قانون، مبسوط الید است اعم از اینکه آن موضوعات شکلی باشد و یا ماهوی باشد. در این خصوص نگاه کنید به: کتاب آئین دادرسی کیفری، تألیف دکتر جواد طهماسبی، (در فهرست منابع نیامده است) جلد سوم، چاپ سوم، ص ۲۴۶ تا ۲۶۸.

از قطعیت یا قابل اعتراض بودن حسب مورد. حال اگر مورد حکم، حسب قانون قابلیت اعتراض از طریق عادی نداشته باشد و در واقع قطعی باشد، نمی‌توان آن را از طریق فوق العاده نیز، غیرقابل اعتراض دانست. خصوصاً با توجه به تالی فاسدی که در موارد بعدی به آن اشاره خواهد شد.

به عبارت دیگر وظیفه نظارتی دیوان عالی کشور در قالب اصل یکصد و شصت و یکم، نافی امکان رسیدگی ماهیتی در موارد خاص نیست. در ماده ۴۷۷، قانون‌گذار صراحتاً دیوان را مکلف به ورود ماهیتی در پرونده‌هایی کرده است که به دلیل تشخیص خلاف شرع بین، از سوی رئیس قوه قضاییه به این نهاد ارجاع داده می‌شود. در چنین مواردی، شعب دیوان عالی کشور وظیفه دارند همانند دادگاه‌های ماهوی، به پرونده رسیدگی کرده و حکم صادر کنند. این تغییر نقش، به معنای ایفای وظیفه‌ای فراتر از نظارت است و تمامی آثار حقوقی یک رأی ماهیتی، از جمله قطعیت یا قابلیت اعتراض، باید بر آن مترتب شود. استدلال اکثریت در رأی وحدت رویه ۸۵۴ که رأی صادره بر اساس ماده ۴۷۷ را فاقد شرایط لازم برای شمول ماده ۴۷۴ می‌داند، از نظر تفسیری و عملی با چالش‌های جدی رو به رو است. این استدلال، در صورت اجرا، منجر به ایجاد پیامدهایی نظیر بی‌اعتنایی به نقش ماهیتی دیوان عالی کشور و ایجاد تفاسیر مضیق از مواد قانونی می‌شود که با اهداف نظام حقوقی و عدالت قضایی سازگاری ندارد.

۳.۴. صحت حمل مطلق بر افراد غیر غالب

تغلیب در اصطلاح بلاغت و زبان‌شناسی به معنای جمع کردن دو چیز مختلف و اطلاق حکم یا وصف اختصاصی یکی از آن‌ها بر مجموع است. این روش از انواع مجازهای لغوی است که در آن لفظی غالب (مسلط) به جای هر دو لفظ (غالب و مغلوب) به کار می‌رود و آن دو را به منزله یک چیز واحد در نظر می‌گیرد. تغلیب در زبان عربی و به ویژه در قرآن

کریم نمونه‌های متعددی دارد و بر اساس حکم بلاغی، معمولاً لفظ مذکر یا مشهورتر بر لفظ مؤنث یا کمتر شناخته‌شده غلبه داده می‌شود. به عنوان مثال در آیه «یالیت بینی و بینک بُعد المشرقین» (زخرف: ۳۸)، «مشرقین» برای اشاره به مشرق و مغرب به کار رفته است؛ اما از باب تغلیب، مشرق بر مغرب غلبه داده شده است. (دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۴، ۱۶۷۴).

قضات قائل به عدم جواز اعاده دادرسی مستقیم (اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک) پایه استدلال خود را این قرار دادند که: در ماده مذکور حکم «جواز» اعاده دادرسی، بر «احکام دادگاه‌ها» بار شده است. حال از آنجا که دیوان عالی کشور، دادگاه نیست، حکم صادره از سوی آن مرجع، مشمول ماده یادشده نیست؛ لذا رأی صادره از آن مرجع قابل اعاده دادرسی نیست.

استدلال فوق، چندان قابل دفاع نیست؛ زیرا گزینش و استعمال کلمه «دادگاه‌ها» در لسان قانون‌گذار به عنوان «فرد غالب»، بوده است؛ نه فرد منحصر به فرد. توضیح اینکه از نظر معنای الفاظ، اگر کلمه ای مطلق (بدون قید) باشد، بر فرد یا افرادی حمل می‌شود که استعمال آن در آن‌ها بیشتر است؛ اما این بدان معنا نیست که بر فرد نادر و غیرغالب حمل نشود و در آن فرد، استعمال نشود. حتی حمل آن بر فرد غیرغالب، در تعارض با ظاهر نیست. به عبارت دیگر، ظهور الفاظ مطلقه، شامل فرد غیرغالبی هم می‌شود. یعنی لفظ غیرمقید (مطلق) بر فرد غیرغالب خود هم حمل می‌شود و این حمل خلاف ظاهر نیست. در خصوص موضوع بحث، استعمال کلمه «دادگاه‌ها» در ماده ۴۷۴ که به عمد و توجه و یا حتی به صورت اتفاقی به صورت جمع آمده است، دارای افراد غالب است که همان دادگاه‌ها باشند و نیز دارای افراد غیر غالب (و از باب مسامحه در تعبیر افراد نادر) است که شعب دیوان عالی هستند که در موارد نادر از جمله به تجویز ماده ۴۷۷ قانون مبادرت به اظهارنظر ماهوی می‌کنند. در نتیجه؛ کلمه مذکور هر دو را شامل می‌شود و شمولش بر

هر دو مطابق با ظهور آن بوده و خلاف ظاهر نیست و فلسفه تقنینی این ماده هم چنین اقتضایی دارد.

۴.۴. اقتضای تناسب حکم و موضوع

مقنن در مقام وضع این مقرره است که اگر حکمی از مرجع قضایی صادر شد و متضمن محکومیت بود و قطعی بود، چنانچه ادعا شود به جهتی از جهات مصرّحه در قانون، واجد ایراد است، از طریق اعاده دادرسی، قابل بررسی مجدد باشد. این فلسفه متعلق به خود رأی است نه متعلق به مرجع صادر کننده رأی؛ در نتیجه اختصاص ندارد به جایی که دادگاه، رأی را صادر کرده باشد؛ بلکه شامل هر مرجعی می شود که رأی با آن ویژگی‌های سه گانه را صادر کند. یعنی چنانچه رأی صادره اولاً حکم محکومیت باشد، ثانیاً قطعی باشد و ثالثاً نسبت به آن ادعای وجود یکی از جهات مصرّحه در ماده ۴۷۴ قانون مطرح شود، قابل اعاده دادرسی خواهد بود. بنابر این حال که شعبه دیوان عالی، به لحاظ ارجاع پرونده تجویز اعاده دادرسی غیرمستقیم (اعاده دادرسی به لحاظ وجود خلاف شرع بین در رأی قطعی) به مثابه دادگاه، وارد رسیدگی ماهیتی شده و رأی ماهیتی صادر می کند، تناسب حکم و موضوع، اقتضا دارد که چنانچه ادعا شود یکی از جهات اعاده دادرسی ماده ۴۷۴، وجود دارد، در حکم صادره از طریق اعمال ماده ۴۷۷ هم جاری باشد و حکم مذکور از طریق اعاده دادرسی ۴۷۴ قابل اعاده دادرسی باشد.

۴.۵. قیاس اولویت

قیاس اولویت به عنوان یکی از ابزارهای استدلال حقوقی و فقهی، زمانی به کار می رود که علت یا فلسفه یک حکم در موردی فرعی، شدیدتر و قوی تر از مورد اصلی باشد. در این حالت، حکم اصلی به مورد فرعی تعمیم داده می شود. (میرمحمدصادقی و دیگران، ۱۴۰۲، ۴۹) در موضوع بحث ما، این قاعده می تواند ابزاری مؤثر برای تحلیل و نقد رأی

وحدت رویه ۸۵۴ باشد، زیرا قیاس اولویت در اینجا به وضوح نشان می‌دهد که دلایلی که موجب اعاده دادرسی مستقیم می‌شود، از جهات مختلف اهمیت بیشتری نسبت به جهاتی دارد که اعاده دادرسی غیرمستقیم را توجیه می‌کنند.

ماده ۴۷۴ جهات متعددی را برای امکان اعاده دادرسی پیش بینی کرده است، از جمله مواردی همچون ارائه اسناد و مدارک جدید، اثبات خلاف واقع بودن شهادت شهود، یا وجود اشتباه آشکار در رأی. این جهات مستقیماً به اصول دادرسی عادلانه و تضمین حقوق متهم مربوط می‌شوند و از حیث تأثیرگذاری بر عدالت قضایی، برتری روشنی بر جهتی دارند که در ماده ۴۷۷ پیش بینی شده است. در ماده ۴۷۷، تنها در صورتی که رأی صادره خلاف شرع بین تشخیص داده شود، امکان اعاده دادرسی وجود دارد؛ این در حالی است که مصادیق ماده ۴۷۴ دامنه وسیع‌تر و تنوع بیشتری دارند و از نظر اولویت، برای نظام عدالت کیفری حیاتی‌تر به نظر می‌رسند.

مطابق رأی وحدت رویه مورد بحث، رأی صادره در چارچوب ماده ۴۷۷ قابلیت بازنگری از طریق اعاده دادرسی غیرمستقیم را دارد. حال اگر این امکان برای ماده ۴۷۷ که مبنای آن محدود به تشخیص خلاف شرع بین است وجود داشته باشد، باید به طریق اولی برای آرای صادره در چارچوب ماده ۴۷۴ نیز فراهم باشد، زیرا جهات پیش بینی شده در ماده ۴۷۴ مستقیماً عدالت قضایی را هدف قرار داده و جلوگیری از اشتباهات مؤثر در احکام قضایی را تضمین می‌کنند.

به عنوان مثال، شعبه دیوان عالی کشور بر اساس ماده ۴۷۷ رأیی صادر کرده که به دلیل مغایرت با یکی از اصول شرعی، خلاف شرع بین شناخته شده است. این رأی، به عنوان رأی ماهیتی و قطعی، مطابق رأی وحدت رویه قابلیت بازنگری ندارد، مگر در چارچوب ماده ۴۷۷. حال اگر اشتباهی مشابه، همچون اثبات کذب شهادت شهود (موضوع بند «ث» ماده ۴۷۴)، در همین رأی کشف شود، عدم امکان اعاده دادرسی بر اساس ماده

۴۷۴ منجر به محرومیت متهم از یکی از حقوق مسلم قانونی خود خواهد شد. این وضعیت با قیاس اولویت ناسازگار است، زیرا جهات ماده ۴۷۴ به مراتب قوی تر و جامع تر از ماده ۴۷۷ هستند.

۴. ۶. منع قانونی نسخ قانون با رأی وحدت رویه

بر اساس منطوق رأی وحدت رویه مورد بحث، کسی که از قابلیت اعاده دادرسی ماده ۴۷۷ استفاده کرده است، دیگر حق استفاده از ماده ۴۷۴ را ندارد. این رأی به طور غیرمستقیم به این معناست که ماده ۴۷۴، ظرفیت قانونی خود را برای برخی از افراد جامعه از دست می دهد و دیگر قابل استفاده نخواهد بود. این قضیه، از نظر اصول حقوقی و فلسفه تقنینی، با مفهوم نسخ قانون در تضاد است. نسخ قانون، عملی است که به موجب آن قانون گذار، به طور صریح یا ضمنی، اعتبار قانون را سلب می کند (شمس ناتری و دیگران، ۱۳۹۳، ۲۲۵) و این عمل تنها زمانی صورت می گیرد که قانون جدید، قانون پیشین را به طور صریح یا ضمنی از اعتبار بپندازد. (میرزایی، ۱۳۹۴، ۱۲۹؛ باقری اصل و باقری اصل، ۱۴۰۱، ۶۴۷) با این حال، رأی وحدت رویه نمی تواند به عنوان یک ابزار نسخ یا تغییر قانونی شناخته شود، بلکه تنها می تواند به عنوان تفسیر یا توضیحی از قانون موجود مطرح باشد.

به عنوان مثال در یک پرونده کیفری، متهمی برای اصلاح رأی صادره به واسطه وجود شواهد جدید، از ماده ۴۷۴ درخواست اعاده دادرسی می دهد. در همین حال، همان رأی توسط رئیس قوه قضاییه تحت ماده ۴۷۷ به دلیل مغایرت با اصول شرعی مورد بررسی قرار گرفته و رأیی بر اساس این ماده صادر می شود. طبق رأی وحدت رویه ۸۵۴، متهم حالا نمی تواند برای همان رأی از ماده ۴۷۴ درخواست اعاده دادرسی کند. این امر به این معناست که با استفاده از ماده ۴۷۷، حق استفاده از ماده ۴۷۴ از متهم سلب می شود،

در حالی که این ماده باید همچنان به عنوان یک ابزار قانونی در دسترس باشد تا متهم بتواند از تمامی راه‌های قانونی برای دفاع از حقوق خود استفاده کند. محروم کردن متهم از استفاده از ماده ۴۷۴ پس از استفاده از ماده ۴۷۷، می‌تواند آثار حقوقی نامطلوبی داشته باشد. این اقدام می‌تواند منجر به تضعیف اصول دادرسی عادلانه شود، چرا که متهم به طور بالقوه از امکان استفاده از یک ابزار حقوقی مؤثر برای اصلاح رأی معیوب محروم می‌شود. علاوه بر آن، این رویکرد می‌تواند باعث ایجاد شبهه در مورد استقلال و جامعیت سیستم قضایی شود، چرا که در نظر عموم، این اقدام به عنوان محدود کردن حقوق قانونی متهم و ایجاد یک روند غیرمنصفانه تلقی خواهد شد. بنابراین، استفاده از رأی وحدت رویه برای محدود کردن حقوقی که به طور صریح در ماده قانونی پیش بینی شده است، خلاف اصول قانون‌گذاری و تفکیک قواست.

۴.۷. بی‌ارتباطی دلیل و مدعا

در متن رأی موضوع وحدت رویه موضوع این مقاله، برای مفادی که مورد حکم قرار گرفته است، استدلال وجود دارد. با کمال تعجب، دلیل مذکور در استدلال با مدعا یعنی با نظری که داده شده است ارتباط واضحی ندارد. دلیل مذکور در آن رأی به طور خلاصه این است که: «اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ رسیدگی فوق العاده است و از اختیارات رئیس قوه قضاییه است». و مدعا این است که: «اعاده دادرسی، نسبت به آرای ناشی از رسیدگی موضوع ماده ۴۷۷، قابل پذیرش تقاضای رسیدگی موضوع ماده ۴۷۴ نیست».

نگاه گذرا در دلیل و مدعای مذکور نشان می‌دهد که این مدعا بر آن دلیل مترتب نمی‌شود. یعنی این امر که یک راه رسیدگی راه فوق العاده باشد و این راه جزء اختیارات رئیس قوه قضاییه باشد، مستلزم و یا منتج این نیست که نتیجه رسیدگی از طریق اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ قابل رسیدگی از طریق اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ نباشد. نه

ملازمه ای بین آنها هست و نه یکی نتیجه دیگری است؛ لذا مدعا بیگانه از دلیل به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر هر دلیل باید به طور منطقی و مستقیم با نتیجه ای که از آن استنتاج می‌شود، مرتبط باشد. در اینجا، استدلال مبنی بر «اختیاری بودن رسیدگی موضوع ماده ۴۷۷» به هیچ وجه مستلزم این نیست که «اعاده دادرسی از طریق ماده ۴۷۴ غیرممکن باشد». این دو موضوع به طور مستقل از یکدیگر قابل بررسی هستند و هیچ گونه ارتباط ذاتی یا منطقی میان آن‌ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، اینکه رسیدگی تحت ماده ۴۷۷ اختیاری است و بخشی از اختیارات رئیس قوه قضاییه به شمار می‌رود، نمی‌تواند به تنهایی به معنای این باشد که رأی صادره از آن طریق، مشمول اعاده دادرسی مستقیم طبق ماده ۴۷۴ نخواهد بود.

۴. ۸. نقض قاعده تفسیر به نفع متهم

قاعده تفسیر به نفع متهم است که در نظام حقوقی بسیار حائز اهمیت بوده و مبتنی بر اصل برائت و اصل قانونی بودن جرایم است. (زراعت، ۱۳۸۶، ۷۴، اردبیلی، ۱۳۸۹، ۱۵۱) این اصل در نظام حقوقی ایران و سایر نظام‌های معتبر حقوقی نیز به کار می‌رود. (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۲۱۵) بنابر این تفسیر مقررات کیفری به نفع متهم، مورد اتفاق نظر در دکتترین حقوق است. در رأی وحدت رویه مورد بحث، قاعده مذکور نقض شده است؛ زیرا نتیجه آن این است که محکوم علی‌هی که از ظرفیت قانونی ماده ۴۷۷ استفاده کرده است دیگر نتواند از ظرفیت قانونی ماده ۴۷۴ بهره مند شود که این امر مساوی است با تفسیر ماده ۴۷۴ به ضرر محکوم علیه و با این استدلال متهم از یکی از ابزارهای قانونی خود برای درخواست اعاده دادرسی محروم می‌شود.

۵- آثار منفی رأی وحدت رویه (توالی فاسد)

حکم مقرر در رأی وحدت موضوع مقاله، نتایج غیرصحيح و مفسده‌هایی را در پی خواهد داشت که برخی از آن‌ها ذکر می‌شود:

۵. ۱. عدم رعایت احتیاط برای حفظ نفوس و اعراض

شارع مقدس عنایت خاصی به حفظ دماء انسان‌ها دارد و در نزد او پس از اسلام، چیزی مهمتر از حفظ نفوس و دماء نیست. (حبیب زاده و دیگران، ۱۴۰۳، ۹۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۴۵) از آیاتی که در قرآن کریم موید اصل احتیاط در دماء است، می‌توان به بخشی از آیه ۳۲ سوره مائده اشاره کرد که می‌فرماید: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.»^۱ همان‌طور که از رأی وحدت رویه موضوع مقاله مشخص است، جایگاه آن، حوزه امور کیفری است. امور کیفری برخلاف امور مدنی، در بسیاری از موارد و مصادیق، مربوط هستند به نفوس و اعراض؛ لذا قابل اعاده به وضع سابق نیستند. در چنین وضعیتی، مقتضای (معنای اقتضایی) رأی وحدت رویه این خواهد بود که در برخی مصادیق مهمه جهات دادرسی، نتوان از طریق سهل الوصول تر یعنی از طریق اعاده دادرسی کیفری مستقیم (اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴) مانع اجرای رأی اشتباه کیفری شد و راه آن را منحصر کنیم به طریق صعب الوصول تر اعاده دادرسی کیفری غیرمستقیم (اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷). به مثالی که یکی از نویسندگان حقوق کیفری شکلی در این خصوص بیان کرده توجه کنیم: «نتیجه رأی امروز این است که اگر حکم قصاص نفس متهم توسط شعبه دیوان صادر، ولی در آستانه اجرای قصاص، مقتول ادعایی، زنده یافت

^۱ به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته

شود (بند الف ماده ۴۷۴) یا کذب شهادت شهود به موجب حکم قطعی دادگاهی ثابت گردد (بند ث ماده ۴۷۴)، محکوم به قصاص نمی تواند درخواست اعاده دادرسی خود را به دیوان تقدیم کند، بلکه باید راه دشوار و طولانی درخواست اعمال ماده ۴۷۷ را طی کند، چون دیوان، دادگاه نیست!» (ویکی حقوق، به نقل از صفحه اینستاگرام علی خالقی، تاریخ مشاهده: ۱۷/۰۸/۱۴۰۳)

بنابر این مفاد رأی وحدت رویه مذکور با قاعده احتیاط در دما و اعراض ناسازگار است.

۵.۲. شائبه نسخ قانون با رأی وحدت رویه

بر اساس منطوق رأی وحدت رویه مورد بحث، کسی که از قابلیت اعاده دادرسی ماده ۴۷۷ استفاده کرده است، دیگر حق استفاده از ماده ۴۷۴ را ندارد. این بدان معناست که با رأی وحدت رویه مذکور، شمول و عمومیت مفاد ماده ۴۷۴ را زائل کرده باشد که آن را در دکترین حقوق نسخ می نامند در حالی که نسخ قانون تنها به وسیله قانون و به طور صریح یا حداقل ضمنی امکان دارد نه با رأی وحدت رویه.^۱

۱. دکتر جواد طهماسبی در یک گفتگوی علمی موارد دیگری را به عنوان «آثار وخیم و جبران ناپذیر» رأی وحدت رویه مذکور به این شرح عنوان کرده است: «۱. اگر کسی به اتهام قتل شخصی در اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در دیوان عالی کشور محکوم شود و سپس زنده بودن مقتول محرز شود، این رای دیگر قابلیت اعاده دادرسی ندارد. ۲. اگر فردی به همان ترتیب در دیوان عالی کشور محکوم شود و فرد دیگری در هر یک از مراجع قضایی به علت انتصاب همان جرم محکوم شده باشد، دیگر آن رای قابل اعاده دادرسی نیست. ۳. اگر به هر علت در مورد یک نفر آراء متفاوت صادر شده باشد و یکی از این آرا یا حتی همه آنها در اجرای ماده ۴۷۷ صادر شده باشد، دیگر آراء صادره در اجرای این ماده، قابلیت اعاده دادرسی ندارند. ۴. اگر در دادگاه ثابت شود اسناد مبنای حکم دیوان جعلی یا شهادت شهود بر خلاف واقع بوده یا به طور کلی پس از صدور حکم از دیوان واقعه جدیدی حادث یا ظاهر یا ادله جدید ارائه شود که حکایت از بی گناهی محکوم داشته باشد، دیگر این رای قابل اعاده دادرسی نیست.» (خبرگزاری ایسنا به نشانی: <https://www.isna.ir/news/>; ۱۴۰۳۰۸۱۳۰۹۳۷۹)

نتیجه گیری

رای وحدت رویه شماره ۸۵۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور که موضوع آن اعاده دادرسی و ارتباط آن با مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری است، از منظر حقوقی و اصول دادرسی عادلانه واجد ایرادات جدی است. این رای با محدود کردن امکان استفاده از ماده ۴۷۴ برای آرای صادره در چارچوب ماده ۴۷۷، موجب ایجاد محدودیت در بهره‌مندی متهمان از ابزارهای قانونی برای اصلاح آرا می‌شود و از این رو، می‌تواند به تضعیف اصول عدالت قضایی و کاهش حقوق متهمان منجر گردد.

نقض قاعده تفسیر به نفع متهم، بی‌ارتباطی دلیل و مدعا، نقض اصول عدالت و فلسفه تقنین و پیامدهای عملی رای مذکور، به عنوان تحلیل و نقد رای مذکور مطرح است. نتایج این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که این رای بر مبنای استدلال‌های ضعیف و بدون ارتباط منطقی میان دلیل و مدعا اتخاذ شده است و در برخی موارد، مغایر با اصول و قواعد بنیادین حقوقی است. این امر می‌تواند آثار منفی و غیرقابل جبرانی در حفظ حقوق متهمان و اعتماد عمومی به نظام قضایی داشته باشد.

با توجه به این چالش‌ها، لازم است که دیوان عالی کشور با بازنگری در رای وحدت رویه ۸۵۴، تفسیری منطبق با اصول دادرسی عادلانه و حقوق متهمان ارائه دهد. این بازنگری باید با رعایت قاعده تفسیر به نفع متهم و توجه به فلسفه تقنینی مواد ۴۷۴ و ۴۷۷ صورت گیرد تا از یک‌سو، حقوق متهمان در تمام مراحل دادرسی حفظ شود و از سوی دیگر، عدالت قضایی در نظام حقوقی کشور تقویت گردد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب

۱. قرآن کریم
 ۲. قانون اساسی
 ۳. قانون آیین دادرسی کیفری
 ۴. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۹)، حقوق جزای عمومی، جلد اول، تهران، میزان، چاپ بیست و سوم
 ۵. خالقی، علی (۱۳۹۳)، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری. موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، تهران، چاپ اول
 ۶. خدابخشی، عبدالله، ۱۳۹۰، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی (جلد اول) (قواعد عمومی، دادرسی نخستین و اثبات دعوا)، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول
 ۷. دفتر تبلیغات اسلامی (۱۳۹۴)، فرهنگ‌نامه علوم قرآنی، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول
 ۸. زراعت، عباس (۱۳۸۶)، حقوق جزای عمومی، جلد اول، تهران، ققنوس، چاپ دوم
 ۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، کلیات حقوق (نظریه عمومی)، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ سوم
 ۱۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۰) فلسفه حقوق (جلد دوم) (منابع حقوق)، شرکت سهامی انتشار. تهران، چاپ چهارم
 ۱۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰)، القواعد الفقهیه، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم، چاپ سوم
 ۱۲. مهرپور، حسین، (۱۳۹۱) مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ ۳، دادگستر. تهران
- ### ب) مقاله
۱۳. باقری اصل، حیدر، باقری اصل، سعیده. (۱۴۰۱). ملاک تمیز نسخ از تخصیص و تأثیر آن در تنقیح قوانین. مطالعات حقوق خصوصی، ۵۲(۴).

۱۴. حبیب زاده، محمدجعفر، آقایبی، نسترن، درویش زاده، محمدجواد. (۱۴۰۳). بررسی اجرای دوباره حدود سالب حیات در صورت اجرای ناقص آن در فقه و حقوق. فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی، ۷(۲۳)

۱۵. میرمحمدصادقی، حسین، آقایبی، نسترن، درویش زاده، محمد جواد. (۱۴۰۲). تاثیر اشتباه در محاسبه دفعات تکرار حد. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۱(۴۳)

۱۶. میرزایی، اقبالعلی. (۱۳۹۴). مفهوم و صورت‌های نسخ قانون. مجله حقوقی دادگستری، ۷۹(۹۰)

ج) سایت

۱۷. دیوان عالی کشور، اداره کل وحدت رویه و نشر مذاکرات و آرای هیئت عمومی، پایگاه اطلاع رسانی،

۱۸. دانشنامه ویکی حقوق، وابسته به پژوهشکده حقوق و قانون ایران، مدخل «رای وحدت رویه ۸۵۴ دیوان عالی کشور»،